

# اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ

مَدَامَ صَلَّيْتُمْ عَلَيَّ حَتَّى تَقْبَلُوا مِنِّي

تاسیس ۱۳۵۱ هجری قمری





شماره پنجم (۵)

مَعْلَم

WWW.MEHB.IR

قم - حوزه علمیه  
حضرت بقیت الله ع



نشریه معالم  
تهذیبی پژوهشی

### سرمقاله



سرمدیر

محبوبیت روحانیت در حکومت انقلاب  
اسلامی پایین آمده است!!!

ناقد حکومت ها بوده اند اما امروز نمیتوانند  
به حکومت نقد کنند چون حکومت دست  
روحانیت است.

متن شبهه:

محبوبیت روحانیت در حکومت انقلاب مگر امام خمینی نگفته بود:  
اسلامی پایین آمده است و دیگر در بین مردم اینها عرضه اش را ندارند؛ و چون عرضه اش را  
محبوبیت قبلی را ندارند، به این دلیل که قبلا ندارند می گویند روحانیون نمی گذارند.

ادامه: صفحه ۲

### وحدت، فریضه ای تلخترین یا تلخ؟



امین اسماعیلی (طلبه)

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه:

با اندکی تفکر و بررسی منابع و سخنان بزرگان و ائمه به این نتیجه میرسیم که یکی از مهم ترین  
اصول پیشرفت و بقای شیعه، در وحدت و تقیه بوده است.  
تقیه و سکوت شیعه از مدینه پس از وفات پیامبر شروع و ان شا الله با ظهور منجی عالم بشریت  
پایان خواهد یافت.

به چند نمونه از سکوت شیعه و اثرات آن اشاره میکنیم:

• سکوت امیر المومنین پس از غصب خلافت و شهادت حضرت زهرا موجب

ادامه: صفحه ۴

- ۲..... مقاله - سردیر
- ۳..... انتظار و منتظر - حسین نظرپور (طلبه)
- ۴..... وحدت، فریضه اے شیرین یا تلخ؟ - امین اسماعیلی (طلبه)
- ۵..... یک امام یک معجزه - محمد صادق رحمانی (طلبه)
- ۵..... وجوب اطاعت از پدر و مادر - سید علی رضامدنی
- ۶..... آیات تجرد نفس: آیه «ثُمَّ أَنشَأْنَا لَهُ خَلْقًا آخَرَ» - امام خمینی
- ۷..... (غیبت) - واهبه زاده (طلبه)
- ۸..... شرایط وجوب مرحله یلے در امر ونهے - سید علی حسینی (طلبه)
- ۱۰..... فرصت زندگی - آیت الله العظمی خامنه اے
- ۱۱..... کنار ساحل - حسین حسینی (طلبه)
- ۱۱..... نحوه پوشش زنان صدر اسلام - شیخ رسول چگینه
- ۱۲..... «خمس وزکات» - ابوالفضل کافتزے (طلبه)
- ۱۴..... عکس نوشته - خشم
- ۱۵..... عزرا یل: چرا؟ و چگونه! (۵) - روایتی متفاوت از داستان آفرینش ...
- ۱۵..... تقوا - شیخ محمد کاظم نیا
- ۱۶..... طمع - شیخ علی رضاضیایے
- ۱۶..... اهل بیت در محاق! - شیخ مهله دهبان



ادامه از: سرمقاله

ما خودمان اداره می‌کنیم، ما یک کسی را وزیر می‌کنیم اگر از شما بهتر اداره نکردیم، بعد از ده- پانزده سال ما را بیرون کنید.

آیا به نظر شما اوضاع فرهنگی ما بدتر نشده است؟!  
آیا از نظر شما اوضاع اقتصادی ما بدتر نشده است!!?

پاسخ شبهه

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر ملاک ما رضایت مردم باشد، حرف شما درست و متین است، اما اگر ملاک ما رضایت خدا و رسولش باشد، فرمایشات شما دارای اشکالاتی است.

چه کسی گفته که در زمان امیر المؤمنین علیه السلام فقر نبوده؟ مطمئناً فقر بوده، بی عدالتی بوده، فساد بوده کارشکنی بوده، اما ناقدین زمان حضرت علی علیه السلام هم دو نوع بوده اند:

گروهی که اشعثی مسلک بودند و ملاکشان فقط رضایت مردم بوده است، و گروهی که ملاکشان رضایت خدا و ولی امر یا نایب خاص یا عام امام معصوم بوده است.

نقد نیز بر دو گونه است، نقد مخرب و نقد سازنده، نقدی که به دلیل فساد موجود، متوجه شخص حضرت علی علیه السلام بوده باشد، نقدی مخرب به حساب می‌آید، اما نقدی که به کارکرد بعضی کارشکنان در زمان حضرت علی علیه السلام صورت می‌گیرد، نقدی سازنده بود.

کسی که اصرار دارد نقد را متوجه شخص ولی فقیه مانند

اقای خامنه ای یا آقای سیستانی یا مانند این اشخاص بداند، به بیراهه رفته است، در حالی که نقد متوجه کارشکنان احتمالی موجود در دستگاه حکومت است.

خلاصه مطلب این که وقتی به این اطمینان رسیده باشیم که کسی صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً علی هواه و مطیعاً لأمر مولاہ است، تبعیت از او و حمایت از او و تقلید از او به امر امام زمان عج واجب شرعی است، مگر این که کسی ولی فقیه موجود را دارای یکی از این شرائط بالا نداند.

در مورد نقل قول امام خمینی:

لطفاً متن اصلی صحیفه امام خمینی رحمه الله را با متنی شبهه مقایسه بفرمایید !!!

آنوقت متوجه خباثت کسی که متن بالا را تنظیم کرده است، خواهید شد...

جملات را تقطیع کردن و بعد از آن جا به جا کردن و اینچنین کنار هم گذاشتن، و به معنای دلخواه رسیدن، بی شک یکی از مصادیق بارز دروغ و افترا می باشد.

متن اصلی صحیفه امام خمینی رحمه الله:

(همه وزرا از امریکا؟! خوب یکی‌اش هم از ما. خوب بدهید این فرهنگ را دست ما؛ ما خودمان اداره [می‌کنیم]. ما یک کسی را وزیر فرهنگ می‌کنیم و اداره می‌کنیم. اگر از شما بهتر اداره نکردیم، بعد از ده- پانزده سال ما را بیرون کنید. تا یک مدتی دست ما بدهید، فرهنگ را دست ما بدهید، وزیر فرهنگ را از ما قرار بدهید، یک مدتی هم مهلت

بدهید که ما کار را درست انجام بدهیم، اگر ما گفتیم که شما تحصیل نکنید؛ اگر ما گفتیم شما خوب تحصیل نکنید؛ اگر ما گفتیم شما به اعماق آسمان نروید. شما عرضه‌اش را ندارید؛ و آلا، چون عرضه‌اش را ندارند می‌گویند روحانیون نمی‌گذارند).

وضعیت فرهنگ ما امروز خیلی از وضعیت فرهنگ در زمان شاهنشاهی بهتر شده است، اگر با این هجمه های تبلیغاتی و رسانه ای، شاهنشاهی هنوز پابرجا بود، مطمئن باشید که یک دهم متدینین امروز هم وجود نداشتند و دین مردم به صورت کامل از بین رفته بود.

اگر امروز شاهنشاهی ادامه داشت، چه بسا بیشتر جوانان این مملکت، احتمالاً به جای نماز و روزه، در حال تنظیم زمان برای فساد و فحشا با محارم و غیر محارم بودند!!! خدمتی که این انقلاب به فرهنگ کرد را نباید نادیده گرفت، شیب تند فساد را به حداقل رساندن، کار ساده ای نبوده و نیست.

امروز هم ادعای اسلام، همین است که اگر دشمنان بگذارند، بهترین و آباد ترین مملکت را در سایه دستورات عالی اسلامی خواهیم داشت، اما همانطور که در زمان حضرت امیر علیه السلام، امثال ناکثین و قاسطین و مارقین، نگذاشتند دولت حقیقی اسلامی وظیفه خود را انجام دهد، امروز نیز اتباع یزیدی آنان، مانع به ثمر نشستن اسلام هستند با ابزار جدیدتری مانند تحریم و تبلیغ و جنگ و فضای مجازی و ...





## انتظار و منتظر

حسین نظریور (طلبه)

بسم الله الرحمن الرحيم

با توجه به تاکید روایات بسیاری که در این زمینه وجود دارد انتظار ظهور بسیار امر مهمی است و نقش مهمی در جامعه اسلامی دارد زیرا یکی از دلایل توجه به آخرت و جلوگیری کردن از انجام گناه این است که انسان وقتی میبیند در چندی بعد امام زمان خود را میبیند و باید اعمال خود را به ایشان تحویل دهد قطعاً تاثیر بسیاری برای جلوگیری کردن دارد ما باید سعی و تلاش خودمون رو بکنیم که در همه مواقع جزو منتظران واقعی باشیم با اعمال و رفتار و گفتار حامل این امر خطیر و مهم باشیم تا انشاءالله به وظایف خود عمل کرده باشیم

### آیات

قرآن کریم در سوره انعام آیه ۱۵۸ میفرماید «هَلْ يَنْظُرُونَ»

# ما غایبیم منتظران ما

است. و همانا منتظران فرج مانند شهیدانی هستند که در راه خدا، در خون خود می غلتند. «بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۳»  
امام حسین (ع):

اما ان الصابر في غيبته على الاذى والتكذيب، بمنزلة المجاهد بالسيف بين يدي رسول الله صلى الله عليه و آله .

... به تحقیق که صبرکنندگان در غیبتش بر اذیت ها و تکذیب ها، مانند مجاهدان با شمشیر در سپاه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هستند. «اعلام الوری، ص ۳۸۴»

امام زین العابدین (ع): من ثبت علی ولایتنا فی غیبة قائمنا، اعطاه الله اجر الف شهید مثل شهداء بدر و احد هر که در دوران غیبت قائم ما، بر ولایت ما ثابت قدم باشد، خداوند پاداش هزار شهید مانند شهدای بدر و احد را به او عطا می فرماید. «کشف الغم، ج ۳، ص ۳۱۲»

### کلام امام خمینی

ما همه انتظار فرج داریم و باید در این انتظار، خدمت کنیم. انتظار فرج، انتظار قدرت اسلام است و ما باید کوشش کنیم

إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انظُرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ؛ آیا انتظاری غیر از این دارند که فرشتگان به سویشان آیند، یا پروردگارت بیاید، یا برخی از نشانه‌های پروردگارت بیاید؟! (اما) روزی که برخی از نشانه‌های پروردگارت (پدید) آید، شخصی که قبلاً ایمان نیاورده، یا در ایمانش نیکی کسب نکرده است، ایمان آوردنش سودی نخواهد داشت. بگو منتظر باشید! که ما (هم) منتظریم.»

قرآن کریم در سوره یونس آیه ۲۰ میفرماید «وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِيْمَا الْعَيْبُ لِلَّهِ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ؛ و می‌گویند «چرا نشانه (معجزه‌واری) از پروردگارش بر او فرو فرستاده نمی‌شود؟! پس بگو «آنچه از حسّ) پوشیده، تنها برای خداست؛ پس منتظر باشید، [چرا] که من (هم) با شما از منتظرانم.»

تا قدرت اسلام در عالم تحقق پیدا بکند و مقدمات ظهور ان شاءالله تهیه بشود همه انتظار داریم وجود مبارک ایشان را، لکن با انتظار تنها نمی شود، بلکه با وضعی که بسیاری دارند، انتظار نیست. ما باید ملاحظه وظیفه فعلی شرعی - الهی خودمان بکنیم و باکی از هیچ امری از امور نداشته باشیم. کسی که برای رضای خدا ان شاءالله مشغول انجام وظیفه است، توقع این را نداشته باشد که مورد قبول همه است، هیچ امری مورد قبول همه نیست. کار انبیاء هم مورد قبول همه نبوده است، لکن انبیا به وظایفشان عمل کردند و قصور در آن کاری که به آنها محول شده بود نکردند، گر چه مردم اکثراً گوش ندادند به حرف انبیا، ما هم آن چیزی که وظیفه مان هست عمل می کنیم و باید بکنیم گر چه بسیاری از این عمل ناراضی باشند یا بسیاری هم کارشکنی بکنند

### کلام رهبری

انتظار، یعنی دل سرشار از امید بودن نسبت به پایان راه زندگی بشر. ممکن است کسانی آن دوران را نبینند و نتوانند درک کنند - فاصله هست - اما بلاشک آن دوران وجود دارد؛ لذا تبریک این عید - که عید امید و عید انتظار فرج و گشایش است - درست نقطه‌ی مقابل آن چیزی است که دشمن می‌خواهد به وجود بیاورد.

ما آن وقتی میتوانیم حقیقتاً منتظر به حساب بیاییم که زمینه را آماده کنیم. برای ظهور مهدی موعود(ارواحنافداه) زمینه باید آماده بشود؛ و آن عبارت از عمل کردن به احکام اسلامی و حاکمیت قرآن و اسلام است... اولین قدم برای حاکمیت اسلام و برای نزدیک شدن ملتهای مسلمان به عهد ظهور مهدی موعود (ارواحنافداه و عجل‌الله‌فرجه)، به‌وسیله‌ی ملت ایران برداشته شده است؛ و آن، ایجاد حاکمیت قرآن است. بیانات در دیدار مردم قم ۳۰/۱۱/۱۳۷۰

### داستان

رسول اکرم (ص) فرمود وقتی مرا به معراج بردند، به جانب راست عرش نگاه کردم. علی و فاطمه و فرزندان او را دیدم که نماز می خواندند و در میان آنان، مهدی علیه السلام مانند کوکب تابان می درخشید.

گفتم ای پروردگار من، این‌ها کیستند؟

فرمود این‌ها ائمه اند و این قائم است؛ حلال می کند حلال مرا و حرام می کند حرام مرا و از دشمنان من انتقام می کشد.

ای محمد! او را دوست بدار و دوست بدار کسی را که او را دوست دارد.

نجم الثاقب، باب سوم/به نقل از موعود نامه، مجتبی تونه ای ص ۶۷۴



**ادامه از: وحدت، فریضه ای تنبیرین یا تلخ؟**

بقای اسلام شد و اگر نبود شیرازه اسلام در همان بدو ظهور خود از هم میپاشید.

- سکوت امیر المومنین در بدو خلافت در مورد مذمت شیخین، که چون اکثریت سپاهیان حضرت امیر از مریدان شیخین بودند اگر امیر المومنین این کار را نمی کردند حکومت از هم میپاشید.
- سکوت امام حسن در صلح با معاویه، که اگر نبود موجب سو استفاده رومیان و نابودی کلی تشیع و حتی مسلمانان میگردد.
- سکوت امام سجاد پس از عاشورا و سازش با یزید و خلفای پس از او که برای نمونه موجب نجات ایشان و اطرافیان در جنگ حره گردید و....

- و اما پس از ائمه نیز این سکوت ادامه یافت برای مثال سکوت علمای شیعه و عدم اظهار به شیعه بودن برای حفظ کتب و روایات و جان شیعیان که اگر نبود همه علما به دست حکومت کشته میشدند مثل شهید ثانی(رحمه الله علیه) که پس از اینکه اطلاع از شیعه بودن او یافتند به طرز فجیعی او را به قتل رساندند.

**اهمیت وحدت:**

**وحدت در قرآن کریم:**

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)

آل عمران، ۱۰۳

در این آیه قرآن کریم خداوند متعال توصیه به چنگ زدن به ریسمان الهی و متفرق نشدن میکند و این را عامل نجات و برادری مسلمانان بر می شمارد.

آیات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که به بیان همین یک مورد اکتفا میکنیم.

**وحدت در کلام معصومین:**

در کلام معصومین روایات بسیار زیادی را در زمینه اهمیت وحدت مسلمین داریم که برای نمونه به چند نمونه از آن اشاره میکنیم:

پیامبر اکرم (ص): هیچ امتی پس از پیامبران اختلاف نکردند؛ مگر آن که اهل باطل، بر حق گرایان چیره و مسلط شدند.

کنز العمال، پیامبر اکرم (ص): راه اختلاف را در پیش نگیرید که قلب هایتان از همدیگر جدا خواهند شد.

صحیح الجامع به شماره: ۷۲۵۶

امیرالمومنین (ع): اصلاح اختلاف ها، از تمامی نمازها و روزه ها برتر است.

نهج البلاغه، وصیت ۴۷

امیرالمومنین(ع): خدا یکی، پیامبر یکی، و کتاب یکی است. آیا آنها را خداوند به اختلاف و دو دستگی فرمان داده و او را اطاعت می کنند؟ یا آنها را از اختلاف نهی کرده و فرمانش را سرپیچی می کنند؟

نهج البلاغه، خطبه ۱۸

**وحدت در سخنان امامین انقلاب:**

**امام خمینی (رحمه الله علیه):**

اگر مسلمین با هم بودند، این طور ذلیل نبودند زیر دست اجانب و عمال اجانب. مسلمین قریب یک میلیارد جمعیتند ولی یک میلیارد جمعیت متفرق، جدا از هم. اگر

میبخشد و تا حالا اقتدار بخشیده و بحمدالله این اقتدار هست؛ این [اقتدار] را حفظ کنند.

**نتیجه گیری:**

بلی! تاکنون هر چه گفتیم از اهمیت وحدت و تاثیرات آن در گذشته گفتیم، اما موضوع ما شیرینی یا تلخی وحدت بود.

برای درک شریینی وحدت باید اهمیت و تاثیرات آن در جامعه خودمان را بررسی کنیم:

اول: همه ما می دانیم که جمعیت شیعیان نسبت به اهل سنت خیلی کمتر است یعنی حدود یک پنجم...

حال اگر عداوتی میان شیعه و سنی شکل بگیرد پر واضح است که شکست خورده این دشمنی شیعه است و میلیون ها شیعه در سر تا سر جهان کشته خواهند شد.

سوالی در اینجا مطرح می شود که مگر الان جمهوری

اسلامی انقدر قدرت ندارد که بخواهد از کشور خودش در مقابل حملات احتمالی اهل تسنن و حکومت های سنی در صورت وقوع جنگ دفاع کند؟

دوپاسخ به این سوال وجود دارد:

یک: جمهوری اسلامی فقط محل زندگی بخشی از شیعیان است و توان محافظت از همه شیعیان جهان را ندارد.

دو: بخش زیادی از جمعیت جمهوری اسلامی سنی نشین است و در این صورت جنگ داخلی شکل میگیرد و موجب فروپاشی کشور می شود.

دوم: مسلم است برای ما که شیعه غنی از مطالب مورد دفاع و محکم است، اما برای نشر این تفکر زیبا و غنی نیاز به فضای متناسب گفت و گو دارد. هیچ وقت در فضای متشنج نمی توان بحث علمی مطرح کرد، زیرا گوشی برای شنیدن وجود ندارد و همه به دنبال جنگ و... هستند. پس اگر وحدت حاکم بر جامعه نباشد هیچ وقت ما نمی توانیم با ترویج تفکر شیعه برادران هم نوع خودمان را از آتش نجات و به میان بهشت بیاوریم.

اکنون با توجه به مطالب فوق، لعن علنی و فراهم آوردن موجبات کشته شدن میلیون ها شیعه برای یک شادی کوتاه شیرین تر است؟

یا وحدت و آشنا کردن بسیاری از اهل سنت و مردم جهان با تفکر ناب علی ابن ابی طالب و در نتیجه شیعه شدن بسیاری از آنها؟

والعاقبة للمتقين.



یک حکومت بود مثل صدر اسلام، یک حکومت بود و همه تابع، ما به این روز نمی نشستیم. آنها- اجانب- جدیت کردند تا حکومت ها را به نفع خودشان متفرق کردند، تکه تکه کردند. حتی اخیراً که عثمانی یک مملکت وسیع بود، وقتی جنگ تمام شد، اینها را به قریب پانزده تا جدا جدا از هم کردند؛ و همه عمال خودشان!

**امام خامنه ای (مد ظله):**

یکی از اساسی ترین کارها حفظ اتحاد و وحدت کلمه است. اتحاد ملت مراقب باشند به خاطر اختلاف نظرهای کوچک و اختلاف سلیقه های کوچک، در مقابل هم قرار نگیرند.

بدانند که قدرت این ملت در اتحاد است؛ اتحاد آحاد مردم، اتحاد گروه های اجتماعی گوناگون، اتحاد اقوام مختلفی که در کشور زندگی میکنند، اتحاد مسئولین کشور با مردم، مردم با مسئولین کشور؛ این است که به این کشور اقتدار



## يك امام - يك معجزه



محمد صادق رحمانی (طلبه)

امام #حسن علیه السلام

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ :  
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَام ، قَالَ :

« أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مُتَّكِيٌّ عَلَى يَدِ  
سَلْمَانَ ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ ، فَجَلَسَ ، إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنَ الْهَيْئَةِ وَاللِّبَاسِ ، فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ  
الْمُؤْمِنِينَ ، فَردَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَجَلَسَ ، ثُمَّ قَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَسَأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ  
إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ ، عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا فُضِيَ عَلَيْهِمْ ، وَأَنْ لَيْسُوا بِمُؤْمِنِينَ فِي  
دُنْيَاهُمْ وَأَخْرَجْتَهُمْ ؛ وَإِنْ تَكُنِ الْآخِرَى ، عَلِمْتُ أَنَّكَ وَهُمْ شَرُّ سَوَاءٍ ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ  
عليه السلام : سَلْنِي عَمَّا بَدَا لَكَ .

قَالَ : أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيَّنَ تَذَهَبُ رُوحُهُ؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَيَنْسَى؟ وَعَنِ  
الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُهُ وَلَدُهُ الْأَعْمَامَ وَالْأَخْوَالَ؟

فَأَلْتَمَتْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَسَنِ ، فَقَالَ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، أَجِبْهُ .

قَالَ : « فَأَجَابَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ الرَّجُلُ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ  
بِهَا ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَأَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ...

ثُمَّ قَامَ فَمَضَى ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، اتَّبِعْهُ ، فَاَنْظُرْ أَيَّنَ يَقْصِدُ فَخَرَجَ الْحَسَنُ  
بُنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، فَقَالَ : مَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجاً مِنَ الْمَسْجِدِ ، فَمَا دَرَيْتُ أَيَّنَ  
أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ ، فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ ، فَقَالَ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ،  
أَتَعْرِفُهُ؟ قُلْتُ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ .

قَالَ: هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند:

امیر المؤمنین علیه السلام همراه امام حسن مجتبی علیه السلام وارد مسجد الحرام

شدند

در همین حین مردی با چهره و لباسی مناسب و خیلی خوب جلو آمد و به امیر المؤمنان

سلام کرد

امام جواب سلام او را داد

بعد آن مرد عرض کرد: ای امیر مؤمنان! از شما سه مسأله می‌پرسم

سه سوالی که اگر جواب دادی میفهمم آنها (مخالفین و غاصبین حکومت) به ناحق بر

امر تو سوار شدند و در دنیا و آخرت ایمن نیستند

و اگر جواب ندادی میفهمم که هر دو شما (شما و مخالفینتان) مثل هم هستید (هر

دو باطلید)

حضرت فرمودند بپرس

آن مرد عرض کرد :

به من خبر بده از مردی که می‌خواهد روحش کجا می‌رود

[بگو] انسان چگونه یاد می‌آورد و فراموش می‌کند

و [باز بگو] از مردی که فرزندش به عموها و دایی‌هایش شبیه می‌شود

امیر المؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمودند که شما جوابشان را بده

امام حسن علیه السلام جواب سوال مرد را داد

سپس مرد شهادت به خدا و رسول خدا و امیرالمومنین و ائمه بعد ایشان علیهم السلام داد

بعد [از ادای این شهادت] برخاست و رفت.

امیر المؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمودند:

حسن جان او را دنبال کن و ببین کجا می‌رود

امام حسن علیه السلام خارج شد و خیلی زود برگشت و فرمود:

تا پایش را از مسجد بیرون گذاشت نفهمیدم به کجا رفت

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: ای ابا محمد! آیا او را شناختی؟!

گفتم: خیر

حضرت فرمودند: او خضر پیامبر بود

## وجوب اطاعت از پدر و مادر



سید علی رضا مددی

آیا اطاعت از پدر و مادر واجب است؟

بر اساس فتوای حضرت آیه الله العظمی سیستانی حفظه الله، در کارهایی که مربوط به  
فرزند می‌شود مثلاً پدر یا مادر از فرزند بخواهند فلان کار را انجام ندهد یا انجام بدهد،  
اگر مخالفت فرزند باعث اذیت آنها یا یکی از آنها شود، مسئله چند صورت دارد:

اذیت شدن آنان از روی دلسوزی و شفقت به حال فرزندشان باشد، در

این صورت، بر فرزند حرام است با خواسته آنان مخالفت کند، چه

پدر یا مادر او را صراحتاً امر یا نهی کرده باشند یا آنکه بدانند قلباً

از مخالفت او با خواسته‌شان اذیت می‌شوند.

بطور مثال اگر فرزند با دوستانی معاشرت دارد که والدین از این

ارتباط فرزندشان با او رنج می‌برند و قلباً آزرده خاطر می‌شوند، بر

فرزند ترک این رفاقت واجب است هرچند والدین او را از این معاشرت صراحتاً نهی نکرده  
باشند.

البته اگر چنین رفاقتی باعث ارتکاب امور خلاف شرع شود، کناره‌گیری از این دوستان

حتی در صورتی که باعث اذیت والدین نباشد هم واجب است.

اذیت شدن آنان از روی دلسوزی و شفقت به حال فرزندشان نباشد، بلکه در امر و نهی

نسبت به فرزند تنها مصلحت خود یا نفع شخصی‌شان را در نظر داشته باشند، در این

صورت مخالفت با آنان جایز است؛ البته باید دقت نمود این مخالفت و نافرمانی نباید به

گونه‌ای باشد که خلاف وظیفه معاشرت با احترام و برخورد نیک با آنان محسوب گردد.

اگر والدین از عمل به معروف نهی نمایند و یا به منکر امر نمایند اطاعت آنان واجب

نیست و بلکه مخالفت با ایشان واجب است، و چنانچه والدین از این بابت اذیت شوند

چنین اذیت شدنی اثری برای فرزند ندارد.

در این مورد از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است که حضرتش فرمودند:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» «اطاعت از مخلوق در معصیت خالق روا نیست».



## آیات تجرد نفس: آیه «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ»



امام خمینی، رحمة الله عليه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از شواهد سمعی بر تجرد نفس این آیه شریفه است: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ\*ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْقَةً\* فِي قَرَارٍ مَكِينٍ\*ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْقَةَ عَلَقَةً\* فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً\* فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا\* فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا\*ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ\* فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».[۲]

نکته در اینجاست که می فرماید: ما آن را خلق دیگری انشا کردیم، و در همه تبدلات سابق تعبیر به خلق فرمود، ولی در این بیان عبارت را تغییر داده و تعبیر به انشا فرموده است و فرموده است که آن را چیز دیگری در آخرین مرحله قرار دادیم. و در حقیقت می رساند که این، جوهرأ با آن ما سَبَقَ فرق دارد، مثلاً این، مجرد شده و ما سبق جسم بوده و باز بعد از این فرمود: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» و این جمله را در چیزی که از مادیات و جسمانیات بود نفرموده است، ولیکن از تشریفات این انشای جدید است که «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» را فرموده است.

پس معلوم می شود که این یک موجودی شریف و ورای جسم و جسمانی است؛ چنانکه از غایت تشریفات این

است که فرمود: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»[۳] البته از تشریف است که تسویه را به خودش نسبت داده است. مثلاً اگر یک شریفی بیاید، از شرافت اوست که صاحب منزل مباشرت به کارهای او بکند و از اهمیت و شرافت فعل است که خود خواجه مباشر آن باشد. و باز از تشریف است که روح او را به خودش نسبت می دهد و می فرماید: «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» و راضی نمی شود که نفخش را به دیگری، از قبیل ملائکه الله، نسبت بدهد؛ زیرا روح، مظهر الوهیت بوده و از صُقع ربوبی و نشانه اوست و اگر این جنبه را انسان در خودش ببیند، طبیعتش را فراموش می کند. هر کس طینت خود را می بیند، از جنس شیطان است. شیطان طینت آدم علیه السلام را دید و اعتراض کرد که طینت من از نار است و برای من سزاوار نیست بر او که طینتش از خاک است سجده کنم. البته نه اینکه شیطان آن اثر الهی را می دید، بلکه آن را اصلاً نمی دید و این دلیل بر عدم عرفان است؛ برای اینکه عرفان آن است که در انزل مرتبه

وجود، اثر الهی را عارف ببیند. لذا اکمل شرایع آن است که سجده را بر خاک جایز بداند، یعنی پست ترین موجودات زیر قدم که خاک است باید مساجد شود و عارف باید در آن مساجد هم، اثر الهی را ببیند و به آن وجهه الهی سجده کند. پس این طور نیست که شیطان عرفانش زیاد بوده و از کثرت عرفان به آدم سجده نکرد، چون سجده به غیر خدا را جایز نمی دانست، چنانکه بعضی از مزخرفین گفته اند. پس شیطان در آدم آنچه را که نشانه الهی بود، ندیده است و خدا به جهت تشریف، او را به خودش نسبت داد و فرمود: «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» و همه ملائکه آن جنبه ای را که مربوط به الهیت بود، مشاهده کردند و سجده نمودند، به خلاف شیطان که طینت خاکی آدم را دید و اعتراض کرد. البته شیطان در کبری خطا نکرد که گفت: جایز نیست شریف به پست تر از خودش سجده کند، من نار هستم و او خاک است و نار از خاک لطیف تر است، ولی شیطان طینت او را دیده و ملاحظه با ناریت خودش کرده و اعتراض نمود. پس شیطان در این کبری که اشرف نباید به غیرش سجده کند، خطا نکرده است، خطای شیطان در

صغری واقع شده که طینت را دید و هر کس طینت را ببیند، از جنس شیطان است. و خیلی مشکل است که آنها را طوری تربیت کرد که آن چیزی را که نشانه الهی است ببینند؛ چون مادامی که دیده آنان به طینت دوخته شده است، توجه دادن به نشانه ها و آیات الهی کار مشکلی خواهد بود.

ولذا احتیاج پیدا کردیم برای وجود تجردی، چیزی که ذات خودمان است، برهان اقامه کنیم و خودمان را فراموش کرده و آمده ایم نفس خودمان را از کتاب اسفار سؤال می کنیم. البته عارفان برخلاف این هستند. ما اگر بخواهیم به آنها بفهمانیم که شما غیر از آن منفوخه الهیه، طینت دارید، باید بنشینیم و به تدریج با براهین برای ایشان اثبات کنیم که ما خاکی هستیم و شما هم خاکی هستید؛ چنانکه دیگران نشستند و می خواهند با برهان اثبات کنند که ما مجرد هستیم، در صورتی که نفس خودمان در خودمان است و آن باطن ماست بلکه ما عبارت از آن هستیم، ولیکن چون حقیقت ما را غشاوات و حجابات گرفته است و گرفتار آنها شده ایم، باید خودمان را از کتاب اسفار ببینیم و از آنجا بشناسیم. لذا اسفار را باز کرده و با براهین می خواهیم راهی به ذات خود بیابیم. ولیکن عارف آن نشانه ربوبی الهی را در خودش می بیند و خلقت از طین را نمی بیند، بلکه در همه موجودات جلوه حق را می بیند و از طرف ظلمانی آن غافل می ماند و اگر کسی بخواهد این ظلمانی را به آنان تفهیم کند، محتاج استدلال و برهان است.

پس آنچه در آدم بوده که به آن جهت منسوب به خدا شده است، همان تشریف انسان است که خداوند متعال فرمود: «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» و ملائکه الله بر انسان سجده کردند از آن جهت که منسوب به خداست و جلوه اظهر اوست. ولی شیطان آن جهت را نمی دید، بلکه جهت طینی آدم را ملاحظه می کرد و لذا استدلال کرد: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»[۴] البته این کبری که اشرف بر اخس نباید سجده کند و اطاعت نماید درست است، ولی خطای شیطان در صغری بود که آن جهت منسوب الی الله را ندید.

(۱) مؤمنون (۲۳): ۱۲-۱۴.

(۲) حجر (۱۵): ۲۹.

(۳) اعراف (۷): ۱۲.





**(غیبت)**



**واهبی زاده (طلبه)**

معنی غیبت: برای غیبت، تعاریف مختلفی ارائه شده است [۵] که به گفته علامه طباطبایی، وجه مشترک همه آنها این است که پشت سر کسی چیزی گفته شود که اگر بشنود، ناراحت شود. از همین رو، بدگویی پشت سر متظاهر به فسق را غیبت نامیده‌اند.

**آیه:**

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبَّ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ

**معنی آیه:**

کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری گمانها اجتناب کنید که بعضی از گمانها گناه است، و از عیوب مردم تجسس نکنید و دنبال سر یکدیگر غیبت نکنید، آیا یکی از شما هست که دوست بدارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ قطعا از چنین کاری کراهت دارید و از خدا پروا کنید که خدا توبه پذیر مهربان است. حجرات ۱۲

**روایت**

متن روایت: پیامبر اکرم ص: هَلْ تَدْرُونَ مَا الْغَيْبَةُ قَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ ذِكْرُكَ أَخَاكَ مِمَّا يَكْرَهُ قِيلَ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ فِي أَخِي مَا أَقُولُ قَالَ ص إِنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ اغْتَابْتَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ فَقَدْ بَهْتَهُ

معنی روایت: آیا می دانید غیبت چیست؟ عرض کردند: خدا و پیامبر او بهتر می دانند. فرمودند: این که از برادرت چیزی بگویی که دوست ندارد. عرض شد: اگر آنچه می گویم در برادرم بود چه؟ فرمودند: اگر آنچه می گویی در او باشد، غیبتش کرده ای و اگر آنچه می گویی در او نباشد، به او تهمت زده ای.

(مجموعه ورام ج ۱، ص ۱۱۸)

**کلام امام خمینی ره**

امام از آن اول جوانی مقید بودند غیبت نکنند؛ حتی ما شاگردهای ایشان وقتی نزدشان می نشستیم، جرأت نمی کردیم از کسی

حرف بیاوریم، زیرا ایشان با یک نگاه تند در همان کلمه اول ما را ساکت می کردند. ایشان در این موارد یک وقار خاصی داشتند.

امام به چند چیز مقید بودند: نماز جماعت اول وقت، تهجد، غیبت نکردن؛ حتی در زمان جوانی آن وقت که هنوز عیال هم نداشتند دوستان ایشان می گفتند که حتی از گناه صغیر هم اجتناب می کردند.

**کلام امام خامنه ای حفظه الله**

احتمال درستی‌اش هم اگر بود، آدم به صورت یقین آن را بداند و نقل بکند.

این درست نیست، این ممنوع است. این چیزی که امروز مورد ابتلاست در جامعه‌ی ما، از همان چیزهایی است که بایست از همین ادله‌ی غیبت بفهمیم که درست نیست؛ این وضعی که وجود دارد درست نیست. البته انتقاد منطقی، گفتن حرف صحیح اینقدر حرفهای آشکار وجود دارد که انسان اگر ذکر آنها را بکند، اصلاً هم غیبت نیست،



و میتواند انسان نقد بکند. بله مسلم است، امروز یک جریان صحیح و حقی در جامعه‌ی ما وجود دارد، جریانهای باطلی هم وجود دارد که به انواع و اقسام طرق میخواهند جامعه را خراب کنند، انقلاب را منحرف کنند؛ در این شکی نیست. آدمهایی هم در رأس این جریانات هستند. چه لزومی دارد که انسان به این آدمها تهمت بزند. چه لزومی دارد که غیبت اینها را بکند. حرف آشکار اینقدر دارند؛ همان حرفهای آشکار را بیان بکنند، تبیین بکنند، توضیح بدهند، مطلب روشن خواهد شد؛ هیچ نیازی به غیبت کردن نیست که آدم بگوید حالا ما برای اصلاح مثلاً غیبت میکنیم.

بنابراین به نظر من همین ادله‌ای که در باب غیبت خواندیم، این تمام المراد را به ما نشان میدهد؛ یعنی واقعاً همانی که باید بفهمیم از شرع مقدس همین را انسان میفهمد و

تشخیص میدهد. باید بر طبق همین هم عمل کرد.

**داستان**

در عصر پیامبراکرم صلی الله علیه و آله مردی بر جمعی که نشسته بودند می‌گذشت. یکی از آنان گفت: من این مرد را برای خدا دشمن دارم. آن گروه گفتند: به خدا قسم که سخن بدی گفتی!! و ما به او خبر می‌دهیم، و به وی خبر دادند.

آن مرد به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و سخن او را بازگفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله او را خواست و از آنچه درباره وی گفته بود پرسید. مرد گفت: آری، چنین گفتم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا با او دشمنی می‌کنی؟ گفت: من همسایه اویم و از حال او آگاهم، به خدا قسم ندیدم که جز نماز واجب هرگز نماز بگذارد!

آن مرد گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله از وی پرس آیا دیده است که من نماز واجب را از وقت خود به تاءخیر اندازم، یا بد وضو بسازم و رکوع و سجود را درست انجام ندهم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید، مرد گفت: نه، سپس گفت: به خدا ندیدم جز ماه رمضان، که هر نیکوکار و بدکاری روزه می‌گیرد، هرگز در ماه دیگر روزه بگیرد! آن مرد گفت: یا رسول الله، از وی پرس آیا دیده است که من در روز رمضان افطار کرده باشم یا چیزی از حق آن فرو گذاشته باشم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید، و او گفت: نه، باز گفت: به خدا

هیچگاهم ندیدم که به سائل و فقیری چیزی بدهد و ندیدم که چیزی از مال خود انفاق کند مگر این زکاتی که نیکوکار و بدکار آن را اداء می‌کنند!

مرد گفت: از او پرس آیا دیده است که چیزی از آن کم گذاشته باشم یا با خواهان آن چانه زده باشم؟ گفت: نه.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد فرمود: برخیز که شاید او از تو بهتر باشد.

**نتیجه:**

غیبت یکی از گناهان کبیره است.

غیبت در کل کار خوبی نیست اگر کسی که پشت سر او غیبت شده بفهمد که چه کسی غیبت کرده پشت سر او رابطه شان بهم میخورد و افرادی هم که درمجلس غیبت هستند پای آنها گناه نوشته میشود.



## شرایط وجوب مرحله یدی در امر به معروف و نهی از منکر



پژوهندگان: سید علی حسینی - استاد راهنما: حجت الاسلام و المسلمین مخبریان

### واژگان کلیدی

شرایط، وجوب، امر، نهی، معروف، منکر، مرحله، قلبی، لسانی، یدی

### تبیین مسئله

بدون تردید امر به معروف و نهی از منکر یکی از واجبات موکد دین به شمار می رود و قطعاً اگر بتواند جایگاه خودش را در جامعه به طور کامل پیدا کند، خیلی از مشکلات اجتماعی، اخلاقی، دینی، سیاسی و ... حل می شود و مردم می توانند زندگی با آرامش و همراه با صبغه دینی، داشته باشند.

اما متأسفانه آن طور که باید، امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اسلامی جایگاه خودش را پیدا نکرده است. زیرا امر به معروف و نهی از منکر دارای سه قسم قلبی، لسانی و یدی می باشد و هر کدام شرایط خاص برای وجوب دارند. ولی برخی به خاطر عدم شناخت شرایط وجوب هر کدام، اقدام به مرحله ای از امر به معروف و نهی از منکر می کنند که شرایط وجوب را ندارد. بنابراین نیاز است که شرایط وجوب هر کدام از سه قسم امر به معروف و نهی از منکر گفته شود تا بتوان امر به معروف و نهی از منکر را در جامعه به خوبی پیاده کرد. ولی از آن جایی که در مرحله ید، گاهی وقت ها افراد مرتکب ضرب و شتم هایی می شوند که شرایط وجوب را ندارد یعنی اصلاً مرحله ید بر آن ها واجب نشده است یا اینکه ضرب و شتم واجب شده است لکن مرتبه ضعیف آن واجب شده است و حال آنکه مکلف به خاطر عدم شناخت شرایط وجوب، مرتبه اشد از ضرب و شتم را اجراء می کند و از طرفی هم ضرب و شتم مسئله خیلی مهمی است که حدود الهی در مورد آن اجراء می شود، تصمیم بر این گرفته شده است که شرایط وجوب مرحله ید، در این مقاله مطرح شود. اکنون این سوال ایجاد می شود که چه شرایطی باعث وجوب مرحله ید می شود.

انشاء الله در این پژوهش به این سوال پاسخ داده می شود.

### اهمیت و ضرورت موضوع

امر به معروف و نهی از منکر یکی از فروع ده گانه دین می باشد و از اهمیت بالایی برخوردار است.

این اهمیت بالا را می توان در قرآن، روایات و سیره معصومین پیدا کرد.

در قرآن، آیاتی در این مورد ذکر شده است که برخی از آنها مثل سوره آل عمران آیه ۱۰۴ دلالت بر وجوب آن می کند. و همین ذکر آیات و وجوب، برای اهمیت و محبوبیت این مقوله کافی است.

در روایات هم مواردی ذکر شده است که از باب نمونه به یکی از روایات اشاره می کنیم؛ امام علی(ع) در نهج البلاغه حکمت ۳۷۴ می فرمایند: تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر، چون آب دهان است در برابر دریای پهناور.

این روایت به خوبی نشان می دهد که امر به معروف و نهی از

منکر چقدر عظمت دارد که نسبت به دیگر کارهای خوب قابل مقایسه نیست.

در سیره معصومین امر به معروف و نهی از منکر همیشه بوده است و نمونه بارز آن، قیام امام حسین(ع) می باشد که فرمود من به خاطر اصلاح امت جدم و امر به معروف و نهی از منکر قیام کردم و این قیام تاریخی که نظیرش پیدا نخواهد شد و اسلام را زنده کرده و به این عظمت رسانده است، همان امر به معروف و نهی از منکر می باشد. پس چقدر باید امر به معروف و نهی از منکر اهمیت داشته باشد که امام حسین(ع) برای زنده کردن اسلام و گسترش امروزه آن از ایزاری به نام امر به معروف و نهی از منکر استفاده بکند. و اگر چیز دیگری گفته نشود، خود همین نکته جایگاه بالا امر به معروف و نهی از منکر را به خوبی نشان می دهد.

ولی متأسفانه امروزه در جامعه دیده می شود که این موضوع، جایگاه خودش را پیدا نکرده است و خیلی از معضلات اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و ... که به وجود آمده است، ناشی از بی توجهی به این مقوله می باشد. و اگر کسی هم انجام می دهد به خاطر عدم شناختی که از شرایط و اقسام آن دارد، علاوه بر آن معضلات، مشکلات دیگری را به وجود می آورد. نمونه بارزی که بیشترین صدمه را وارد می کند، مرتبه ید امر به معروف و نهی از منکر می باشد که به دلیل عدم شناخت شرایط این قسم، باعث بروز مشکلات بزرگی مثل ضرب، شتم و قتل که بر مکلف واجب نشده بودند، می شود.

بنابراین تصمیم گرفته شده که شرایط این قسم به خوبی تبیین شود تا بتوان آن را در جامعه به طور صحیح و کامل پیاده کرد.

### مفاهیم کلی

شروط عام وجوب امر به معروف و نهی از منکر از آنجایی که دانستن شروط عامه کمک به فهم موضوع می کند، لازم شد که به طور اختصار آن ها را بیان کنیم

### شرط اول: علم به معروف و منکر

همان طور که علم در سایر واجبات شرط است، در امر به معروف و نهی از منکر هم شرط است.

بنابراین اگر کسی علم به معروف و منکر نداشت، بر او، امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست.

### دلیل

در وسائل شیعیه آمده است که از امام جعفر علیه سلام سوال شد که «ا واجب هو علی الامه جمعاً فقال لا و لم؟ قال اما هو علی القوی المطاع العالم بالمعروف من منکر لا علی الضعیف الذی لا یهدی سبیلاً الی ای من ای یقول من الحق الی الباطل»

ترجمه: از امام صادق علیه سلام سوال شد که آیا امر به معروف و نهی از منکر بر همه واجب است؟ حضرت جواب دادند: خیر. دوباره سوال پرسید چرا؟ حضرت فرمودند امر به معروف و نهی از منکر بر کسی واجب است که قوی، مطیع و عالم به معروف و منکر باشد نه بر شخص ضعیفی که نمی تواند هدایت کند و

تشخیص حق از باطل را بدهد.

شاهد مثال ما عبارت( العالم بالمعروف من منکر) می باشد که حضرت فرمود بر کسی که علم به معروف و منکر دارد، واجب است.

### شرط دوم: احتمال تاثیر عقلانی امر به معروف و نهی از منکر

اگر کسی احتمال عقلانی داد که امر به معروف و نهی از منکر تاثیر دارد، در این صورت بر او واجب است که اقدام بکند. و حتی اگر تاثیر مطلوب به تکرار باشد باید آن را تکرار بکند. ولی اگر علم یا اطمینان به عدم تاثیر مطلوب داشته باشد، امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست.

### شرط سوم: عاصی مصر بر استمرار باشد

پس اگر علم پیدا کند که عاصی دیگر تکرار نمی کند، وجوب ساقط می شود.

### دلیل

یک دلیلی را صاحب تفصیل شریعه آورده است که فقط آن را بیان می کنیم.

ایشان می فرمایند که نهی از منکر زمانی صادق است که منکر بخواهد در زمان مستقبل منکری را انجام دهد چون که منکری که قبلاً رخ داده است اگر نهی از آن بکنیم، واقع را تعقیب نمی دهد و هیچ تاثیری ندارد. لذا تاثیر نهی از منکر زمانی است که بخواهد در استقبال دوباره انجام بدهد و نهی در استقبال همان مصر بودن بر منکر می باشد که این استمرار با دو چیز محقق می شود. اول، عزم و اراده بازگشتن به گناه، دوم، گناه را فعلاً ترک کرده ولی عزم بر بقاء ترک گناه ندارد و ممکن است بر گردد.

### شرط چهارم: در انکارش مفسده ای نباشد

اگر علم یا ظن پیدا کرد که انکارش موجب ضرر نفسی، عرضی و مالی بر خود، اقربا، اصحاب و مومنین دارد، وجوب ساقط می شود بلکه حرام است.

در تفصیل شریعه دو دلیل برای آن ذکر کرده که به طور مختصر آن ها را بیان می کنیم

۱\_ حرج به دنبال دارد و خلاف آیه هست که می فرماید «یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر»

۲\_ روایات؛ مثل روایت اعمش که از امام صادق علیه سلام نقل می کند که امام فرمود «الامر بالمعروف والنهی عن المنکر واجبان علی من امکانه ذلک و لم یخف علی نفسه و لا علی اصحابه»

ترجمه: حضرت فرمود امر به معروف و نهی از منکر بر کسی واجب است توانایی آن را داشته باشد و بر نفس خود و اصحابش ایمن باشد و نترسد.

### شرط پنجم: قدرت بر تاثیر داشته باشد

### باشد

این شرط را فقط سید عذاری در کتاب

الامر بالمعروف و



همه مکلفین می باشد نه خصوص بعض مکلفین.

#### روایات

روایات در این باب زیاد هستند و فقط دو مورد از آن ها را بیان می کنیم.

الف: پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «لتامر بالمعروف و لتنه عن المنکر».

ب: پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «مرو بالمعروف و ان لم تعلموا به کله و انهوا عن المنکر و ان لم تنتهوا عنه کله».

این دو روایت همانند آیات به صورت مطلق بیان شده اند و شامل همه مکلفین می شود.

۴- تبادر. محقق کرکی در کتاب جامع المقاصد فرموده است که اصح این است که وجوب امر به معروف و نهی از منکر، عینی است چون که ظاهر «و امر بالعرف» این است که امر و نهی در وجوب عینی متبادر هستند.

در ادامه می فرمایند که آیه «ولتکن منکم» در وجوب کفای ظهور ندارد چون که منافاتی ندارد که وجوب بر بعضی را در این آیه بیان کرده باشد و وجوب بر بعض دیگر را در دلیل دیگری بیان کند. و سر اینکه آیه فقط بعض را بیان کرده است به خاطر این است که امتثال، یک امر واحد است و در انجام دادن آن، بعض کفایت می کند ولی این باعث می شود که بر همه واجب باشد.

#### قول دوم: مطلقا کفای

برخی از فقها مثل سید رضی، صاحب جواهر، شهیدین، خواجه نصرالدین طوسی و کسانی دیگر، این قول را برگزیده اند.

دلائل

۱- لازمه عینی بودن، تکرار امر و نهی می باشد و معلوم است که اراده تکرار در امر به معروف و نهی از منکر، نشده است.

۲- لازمه عینی بودن، امکان اشتراک در امر به معروف و نهی از منکر می باشد و حال آن که واضح است که اصل عدم امکان اشتراک است.

این دو دلیل را صاحب جواهر در کتابش بیان کرده است.

۳- غرض، وقوع معروف و ارتفاع منکر است؛ پس اگر کسی آن ها را حاصل کرد، اقدام دوباره توسط اشخاص دیگر لغو و بیهوده است

این دلیل را سید مرتضی گفته است

۴- آیات و روایات

#### آیات

الف: «ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» که در این آیه «من» ظهور در تبعیض دارد و در تفسیر همین آیه روایتی از امام صادق علیه السلام بیان شده است که تمسک به همین آیه کرده است و آن روایت مسعده بن صدقه است که از امام صادق علیه السلام نقل کرده که درباره امر به معروف و نهی از منکر از امام پرسیدند که «ا واجب علی الامه جمیعا؟ فقال: لا فقیل له و لم؟ قال: اما هو علی القوی المطاع العالم بالمعروف من المنکر لا علی الضعیف الذی لا یهدی سبیلا و الی ایّ یقول من ایّ یقول من الحق الی الباطل»

بعد حضرت می فرماید دلیل این حرف قول خداوند است که می فرماید «ولتکن منکم...»

ب: «و من قوم موسی امه یدعی بالحق و به یعدلون» و گفته اند

که «من» ظهور در تبعیض دارد و «علی امه موسی یا علی کل امه» نگفته است.

#### روایات

الف: روایت مسعده بن صدقه که در بخش آیات بیان شد و حضرت فرمود بر هر کسی واجب نیست بلکه بر شخصی واجب است که قوی المطاع و عالم به معروف و منکر باشد و این یعنی وجوب کفای.

ب: مسعده می گوید از امام صادق علیه السلام در مورد حدیث پیامبر که فرمود «ان افضل الجهاد کلمه عدل عند امام جائر» سوال شد که معنای آن چیست؟ حضرت فرمودند «هذا علی ان یامره بعد معرفته و هو مع ذالک یقبل منه و الا فلا» دلالت این حدیث اینگونه است که حضرت فرمود بر کسی واجب است که نسبت به معروف و منکر معرفت پیدا کرده باشد و در این صورت می تواند امر به معروف و نهی از منکر بکند و از او قبول شود. و این معنای کفای بودن می باشد.

**قول سوم: تفصیل بین اینکه اگر انکار، قلبی یا لسانی باشد،**

**وجوب عینی است و اگر انکار، عملی باشد وجوب، کفای است.** این قول را صاحب جواهر بعد از اینکه قائل به وجوب کفای شده است، در پایان می فرماید که امکانش هست که این تفصیل را بیان کنیم و دلیلی هم برای او ذکر نکردند.

#### قول چهارم: تفصیل

اگر دایره امر به معروف و نهی از منکر، دایره وسیع باشد که در آن توجه به مقدمات و تجهیزات برای زمینه سازی و توسعه و گسترش و تکمیل در جهت ایجاد نیکی ها و رفع منکرات شود، واجب عینی است.

ولی اگر دایره آن محدود باشد یعنی توجه آن فقط به نیکی یا نیکی های خاص که فعلا در جامعه ترک شده اند بدون این که توجهی به مقدمات و زمینه سازی نتیجه ای مثمر ثمر در آینده داشته باشد و همچنین توجه به بدی یا بدی های خاصی که در جامعه فعلا وجود دارد یا ترس وجود آن ها می رود بدون هیچ توجهی به مقدمات و زمینه سازی در جهت نابودی منکرات داشته باشد، در این صورت وجوب آن کفای است.

این تفصیل را آیت ا... نوری در کتاب امر به معروف و نهی از منکرشون بیان کردند.

آقای نوری همدانی می فرمایند که قطعا دایره امر به معروف و نهی از منکر، دایره ای وسیع می باشد که در نتیجه وجوب آن عینی می باشد

ایشان برای اثبات ادعایشان مقدماتی را بیان می کنند و از این مقدمات نتیجه گیری می کنند که ما به طور مختصر آن ها را بیان می کنیم.

۱- ظاهر دلائل وجوب امر به معروف و نهی از منکر این است که وجوب آن دو، عینی است چونکه خطاب آن به عموم است.

۲- واژه معروف معنای وسیعی دارد و شامل هر گونه کار نیک از جمله اعتقادی، اخلاقی، اقتصادی، عبادی، سیاسی و... می باشد و منکر هم دارای معنای وسیعی است و به هر گونه کار بد، اطلاق می شود چه اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و...

۳- منظور از امر به معروف،

التهی عن المنکر نقل کرده است و کس دیگری نقل نکرده است بلکه بیشتر علماء همان چهار شرط اول که مشهور هستند را نقل کرده اند.

منظور از این شرط این است که شخص آمر و ناهی قوی نفس، قوی بیان، قوی الاراده و تسلط کامل بر اوضاع و روحویات مردم داشته باشند. و مصادیق بارز آن، انبیا، امامان، فقها و عالمان می باشند.

دلیلی برای آن ذکر نکردند لکن یک مویدی برای آن نقل کردند و فرمودند که هروقت توجه می کنیم، می بینیم که در راس همه آمرین، انبیا، امامان، عالمان، فقها و کسانی که روحیه سیاسی و مکان اجتماعی بالایی دارند، می باشند و این خود، موید بر قدرت تاثیر آمر و ناهی می باشد

**شرط ششم: معروف از آن چیزهایی باشد که واقع می شود و**

**منکر از آن چیزهایی باشد که ترک می شود.**

این شرط و دو شرط آخر را شهید ثانی در کتاب دروس نقل کرده اند و فقط اکتفا به نقل کردند و توضیحی پیرامون آن ها نداده است و ما هم به تبع شهید ثانی به ذکر آن ها اکتفا می کنیم.

**شرط هفتم: تکلیف**

**شرط هشتم: ظن به قیام غیر در مقام آمر و ناهی وجود نداشته**

**باشد**

یعنی اگر بدانیم که یک شخص دیگری غیر از آمر و ناهی این کار را انجام می دهد، بر این اشخاص امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست.

**وجوب عینی و کفای امر به معروف و نهی از منکر**

در این که آیا وجوب در امر به معروف و نهی از منکر، عینی است یا کفای چهار قول وجود دارد که آن ها را به طور مختصر بیان می کنیم.

**قول اول: مطلقا عینی**

این قول را کسانی مثل شیخ طوسی، ابن حمزه، شهید اول، محقق کرکی و محقق حلی در شرائع، برگزیده اند

ادله

۱- اصله العینیة. در اصول بیان شد که اگر امر دائر مدار بین وجوب عینی و کفای شد، اصل عینی است.

۲- امر به معروف و نهی از منکر جزء عداد ثمانیه می باشد و در عداد ثمانیه وجوب آن ها عینی می باشد.

۳- عموم آیات و روایات

#### آیات

الف: «ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر و

یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر»

ب: «کنتم خیر امه اخرجت للناس

تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر»

ج: «اقم الصلاه و امر بالمعروف و انه

عن المنکر»

استدلال آن ها به این آیات این است

که می گویند در آیات که امر به معروف

و نهی از منکر بیان شده است، خطاب آن به



## فرصت زندگی



### آیت الله العظمی خامنه ای

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

أَخْبَرَنَا ابْنُ مَخْلَدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي أُسَامَةَ التَّمِيمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَاقِدِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الزُّهْرِيُّ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ الْهَادِ، عَنْ هِنْدِ بِنْتِ الْحَارِثِ الْفِرَاسِيَّةِ، عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) عَلَى رَجُلٍ يَعُودُهُ وَ هُوَ شَاكٍ فَتَمَنَّى الْمَوْتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ فَإِنَّكَ إِنْ تَكُ مُحْسِنًا تَزِدُّ إِحْسَانًا إِلَى إِحْسَانِكَ وَ إِنْ تَكُ مُسِيئًا فَتُوَخَّرُ تُسْتَعْتَبُ فَلَا تَمْنُوا الْمَوْتَ. (۱)

عن أم الفضل، قالت: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) عَلَى رَجُلٍ يَعُودُهُ وَ هُوَ شَاكٍ فَتَمَنَّى الْمَوْتَ  
پیغمبر به عنوان عیادت رفتند سراغ یکی از مسلمانها که مریض بود و شکایت داشت؛ لایب دردی، مشکلی، چیزی داشته. به پیغمبر گفت: «آقا! دلم میخواد زودتر مرگم فرا برسد».

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ فَإِنَّكَ إِنْ تَكُ مُحْسِنًا تَزِدُّ إِحْسَانًا إِلَى إِحْسَانِكَ  
[پیغمبر فرمود: آرزوی مرگ نکنید، دعا برای مرگ خودتان نکنید؛ اگر شما آدم خوبی هستید، وقتی [شما] ان شاء الله چند سال دیگر و جوانهایتان ان شاء الله شصت هفتاد سال دیگر زنده ماندید، طبعاً بر احسان خودتان خواهید افزود، کفهی حسنات خودتان را سنگین خواهید کرد. اگر این زندگی طولانی زحماتی دارد، مشکلاتی دارد، خطراتی دارد، این حُسن را هم

درد که اگر انسان اهل احسان باشد، اهل تقوا باشد، کفهی حسنات خودش را روزبه روز افزایش میدهد. وَ إِنْ تَكُ مُسِيئًا فَتُوَخَّرُ تُسْتَعْتَبُ فَلَا تَمْنُوا الْمَوْتَ  
آمدیم و شما گناهکاری و محسن نیستی؛ اجل تو را عقب می اندازند تا تو عذرخواهی کنی. تُسْتَعْتَبُ، یعنی همین که در دعاها هست: لَكَ الْعُتْبَى؛ (۲) عذرخواهی کردن، معذرت خواهی کردن. عمرت به تأخیر می افتد و این فرصت وجود دارد که انسان عذرخواهی کند. پس بنابراین، فرصت حیات فرصت خوبی است؛ مرگ را آرزو نکنید!

(۱) امالی طوسی، مجلس سیزدهم، ص ۳۸۵؛ «ام فضل میگوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به نزد مردی رفت تا از او عیادت کند؛ او از بیماری شکایت داشت و آرزوی مرگ میکرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: آرزوی مرگ نکن؛ زیرا اگر نیکوکار باشی، [با زنده بودن] نیکای به نیکهایت افزوده میشود و اگر گناهکار باشی فرصت می یابی از گناهانت عذرخواهی کنی؛ پس آرزوی مرگ نکنید.  
(۲) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۹۱





## نحوه پوشش زنان صدر اسلام

نتیخ رسول چگینی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حقیقت این روایت وضعیت حجاب زنان را در آن برهه توصیف می کند که عموم زنان پارچه ای بر روی سر خود قرار می دادند ولی دو طرف این پارچه را به دور گوشهای خود آویزان می کردند و نه بر روی سینه (مانند آن چیزی که امروزه نیز گاهی مشاهده می شود). آیه ای که نازل شده نیز بر این نکته تأکید دارد که باید حجاب را از دور گوشهای خود به روی سینه آویزان کنند: «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» [باید خمار (روسری) خود را بر روی سینه قرار دهند].

از توصیف پوشش زنان در آن دوران فهمیده می شود پوشش عرف زنان در صدر اسلام به گونه ای بوده که عموم بدن آنها پوشیده بوده و تنها سر و سینه گاهی عریان می شده است، به همین جهت آیه حجاب نیز تنها به لزوم پوشاندن همین محدوده حکم کرده است و این بدان معنا است که سایر بخشهای بدن زنان، پوشیده بوده است.

در حقیقت عمده مباحث درباره پوشش زنان، مربوط به آشکار شدن بخشی از بدن (از سینه به بالا) بوده است و پوشیده بودن بخشهای دیگر بدن، ثابت و جزء فرهنگ پذیرفته شده و همگانی بوده است. در تأیید این سخن می توان به مواردی استناد کرد که به عنوان آزادی عریانی در دوران جاهلیت و صدر اسلام نام برده می شود که تمام این موارد چون خارج از فرهنگ پوشش زنان بوده، به عنوان یک رویداد قابل توجه ذکر شده است، مانند عریان شدن هنگام طواف، جنگ، اسارت، مصیبت و وحشت. اگر عریانی یک وضعیت عمومی بود، این گزارشها به عنوان موارد خلاف قاعده و استثنایی ذکر نمی شد.

در نتیجه عمده اختلافاتی که پیرامون حجاب کنیزان و اهل کتاب و پیرزنها مطرح می شود، با این فرض است که آنان تنها بخش فوقانی بدن خود را نمایان می ساخته اند اما سایر بخشهای بدن مطابق با فرهنگ آن زمانه بوده که عموماً با پوشیدگی همراه بوده است. اما مطرح کردن بحث آزادی حجاب در این زمان به معنای نمایان ساختن بخش فوقانی بدن زنان نیست، بلکه نظریه پردازان اصلی آزادی حجاب و طرفداران غربی آن، خواستار آزادی پوشش برای تمام بدن هستند (همانگونه که در تبلیغاتشان اعتراف میکنند!). یعنی آنان به آشکار شدن سر و صورت بسنده نمی کنند بلکه به عریان کردن غالب بدن تمایل دارند.

بنابراین لازم است کسانی که به دین و مذهب علاقه دارند، فریب این مغالطه ها را نخورند و به فکر مقایسه این دوره با صدر اسلام نباشند.

یکی از مغالطه هایی که برخی چهره های مذهبی در موضوع حجاب انجام می دهند، استناد به شیوه پوشش زنان در صدر اسلام است. آنان با مقایسه حجاب امروزی زنان با حجاب زنان در عصر بعثت، مدعی هستند همانگونه که زنان در عصر نزول، در انتخاب پوشش خود آزاد بودند، امروزه نیز باید زنان آزاد باشند. در حقیقت آنان به جهت نداشتن تصور درستی از پوشش زنان در عصر نزول، شرائط این زمانه را با آن دوره یکسان می انگارند. در حالی که با بررسی وضعیت پوشش زنان در سده های نخستین اسلامی، به یک تفاوت اساسی میان این دو دوره بر میخوریم.

یکی از شواهدی که وضعیت پوشش زنان مسلمان در صدر اسلام را مشخص می کند، روایتی از امام باقر(ع) است که پیرامون شأن نزول آیه حجاب بیان کرده اند. حضرت می فرمایند:

روزی پسر جوانی از انصار با زنی در مدینه مواجه شد در حالی که [طبق معمول زنان،] روسری خود را به پشت گوش خود می انداختند [دور گردن و بناگوششان پیدا بود]، پس آن پسر به آن زن که از روبروی او می آمد نگاه کرد و وقتی از او عبور کرد، نگاه پسر به دنبال او بود تا اینکه آن زن داخل کوچه ای شد و آن پسر همچنان به پشت سرش می نگریست که ناگهان استخوان یا شیشه ای که از دیوار بیرون زده بود به صورت او خورد و صورتش را مجروح کرد، وقتی که آن زن دور شد پسر به خودش نگریست و دید که سینه و لباس او خونی شده است، با خود گفت والله به نزد رسول خدا(ص) می روم و او را از این کار با خبر می سازم، وقتی نزد پیامبر(ص) آمد، حضرت او را دید و ماجرا را پرسید و او نیز اتفاق را برای او تعریف کرد در این هنگام جبرئیل با این آیه نازل شد:

«و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار نمایند و (اطراف) روسریهای خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) و زینت خود را آشکار نسازند، مگر...» [نور: ۳۱]

محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۵، ص ۵۲۱، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

آنچه در این شأن نزول باید مورد توجه قرار گیرد، این عبارت است: «وَكَانَ النِّسَاءُ يَتَّقَعْنَ حَلْفَ أَدَانِهِنَّ» [زنان روسری خود را به پشت گوش خود می انداختند]. در

## کنار ساحل

حسین حسنه (طلبه)

وقتی کنار ساحل می ایستی،

افرادی میان که با شن و ماسه های کنار آب بازی میکنند و آب کنار ساحل رو گل آلود میکنند.

اما اون طرف تر، وسط آب، هر کی هم بخواد گل بازی کنه

یا اصلا به قصد اذیت کردن آب رو گل آلود کنه، کاری ازش بر نیاید؛

چون مقدار آبی که اون وسط هست،

این فرصتِ گل بازی رو به هیشکی نمی ده

و سریع همه چیز رو میشوره و ضلال می کنه

تو جامعه هم همینه.

جامعه هم مثل یه رودخونه میمونه

آدم های جامعه هم مثل آب های یک رودخونه هستند

اون جامعه ای که آدم هاش عمق زیادی ندارن،

اگه کسی برای بازی بیاد سمت این جامعه،

مردم این جامعه سریع بازی میخورن

اما جامعه ای که آدم هاش عمق شون زیاده،

ناسی و ساهی که هیچ،

منافق و معاند هم نمیتونه روی اون مردم تاثیر بزاره

و از مسیری که میرن، منصرف کنه.

بالاخره همه چیز به عمق مردم جامعه بستگی داره.

عمق مردم یک جامعه، بصیرت، سطح باورها و اعتقادات،

ارزش لذت ها و مرحله خواسته های اونا هاست.

این نکته در مورد یک انسان هم این نکته درست در میاد.

انسان وقتی در مورد مسائل مختلف عمیق نباشه،

هر کسی بیاد یه چیزی بگه،

این شخص نمیتونه درست و غلط رو تشخیص بده.

اما حتی اگه در مورد یک مسئله فهم عمیق داشته باشه،

توی همون موضوع دچار اشکال و شبهه نمیشه.

بنابراین، پس میتونیم علاوه بر جامعه،

انسان رو هم به یک رودخانه تشبیه کرد؛

چرا که همه انسان ها توی همه ی مسائل

عمیق نیستند،

و توی بعضی مسائل کم عمق مثل

ساحل رودخانه هستند،

مگر امام معصوم،

که در اینجا شاید بتونیم به

اقیانوس تشبیه کنیم،

و اِلا فلا...



## «خمس و زکات»

ابوالفضل کافتري (طلبه)



### خمس و زکات در قرآن

خمس

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و واماندگان در سفر از آنها است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه باایمان و بیایمان در جنگ بدر نازل کردیم، ایمان آورده‌اید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست.

سوره انفال/۴۱

زکات

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ

و آنان که زکات (مال خود را به فقرا) می‌دهند.

سوره مومنون/۴

### خمس و زکات در روایات

خمس

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: هیچ مالی حلال نمی‌گردد مگر از طریقی که خداوند آن را حلال کرده است؛ خمس، پشتوانه ما برای تقویت دین ما و اداره زندگی ما و کمک به دوستان ما است. با

خمس، آبروی خود را از کسانی که از قدرتشان بیم داریم، حفظ می‌کنیم. پس خمس را از ما دریغ ندارید و خود را از دعای ما محروم نکنید.

وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۷۵.

زکات

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الزَّكَاةُ قَنْطَرَةٌ الْأِسْلَامِ فَمَنْ آدَاهَا جَارَ الْقَنْطَرَةَ وَ مَنْ مَتَّعَهَا احْتَبَسَ دُونَهَا وَ هِيَ تُطْفِئُ عَصَبَ الرَّبِّ؛ زکات، پل اسلام است هر کس آن را بپردازد از پل عبور کرده و هر کس آن را نپردازد در زیر آن پل زندانی می‌شود و زکات خشم پروردگار را فرو می‌نشاند».

بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۵.

### خمس و زکات از دیدگاه امام خمینی

خمس

هرگاه انسان از تجارت یا صنعت، یا کسبه‌های دیگر مالی به دست آورد، اگرچه مثلاً نماز و روزه میتی را به جا آورد و از اجرت آن، مالی تهیه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس یعنی پنج یک آن را به دستوری که بعداً گفته می‌شود بدهد.

زکات

زکات نه چیز واجب است: اول: گندم. دوم: جو. سوم: خرما. چهارم: کشمش. پنجم: طلا. ششم: نقره. هفتم: شتر. هشتم: گاو. نهم: گوسفند. و اگر کسی مالک یکی از این نه چیز

معصومین علیهم السلام (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم) در اختیار آنان و در عصر غیبت، در اختیار ولی امر مسلمین قرار دهد تا در راه مصالح اسلام و مسلمانان صرف شود.

زکات

این زکات و انفاقی هم که یک عبادت بزرگ محسوب می‌شود، دارای جسم و روحی است. «و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون». این زکات، باید آن حرص و بخل درونی ما را بشکند و آن دل‌بستگی ما به مال و به زخارف

دنیوی را از بین ببرد. این زکات، زکات خوبی است

سخنرانی در دیدار با ائمه مختلف مردم (روز سی‌ام ماه مبارک رمضان) ۱۳۶۹/۰۲/۰۶

### داستانی در رابطه با خمس و

#### زکات

این داستان زندگی کسی است که سواد نداشت و «الف» را از «ب» تشخیص نمی‌داد، اما در اثر اجتناب از مال حرام و گناه و بها دادن به دستورات دینی، مشمول لطف و عنایت خداوند و اولیای او قرار گرفت و تا پایان عمر، همه قرآن را حفظ بود و هر آیه ای از او پرسیده می‌شد، با آیه قبل و بعد آن می‌خواند و اگر از او می‌خواستند که آیه ای از قرآن را نشان دهد، فوراً صفحه مورد نظر را می‌گشود و بی درنگ دست بر روی همان آیه می‌گذاشت.

کربلایی کاظم در روستای ساروق، از توابع فراهان اراک، در خانواده ای فقیر چشم به جهان گشود و

پس از گذراندن ایام کودکی به کار کشاورزی پرداخت. او چون سایر مردم روستا از خواندن و نوشتن محروم بود و بهره ای از دانش و علم نداشت. یک سال، در ماه مبارک

رمضان، مبلّغی از سوی آیت الله العظمی

حاج شیخ عبدالکریم حایری به روستای

ایشان می‌رود و در منبر و سخنرانی

خود از نماز، خمس و زکات می

گوید و در ضمن تأکید می‌کند

که هر مسلمانی حساب سال

نداشته باشد و حقوق مالی خویش

را ندهد، نماز و روزه اش صحیح

نیست. کسانی که

ادامه: صفحه ۱۳



باشد، با شرایطی که بعداً گفته می‌شود باید مقداری که معین شده به یکی از مصرف‌هایی که دستور داده اند برسانند. پرتال امام خمینی(ره)

### خمس و زکات از دیدگاه مقام معظم رهبری

خمس

خمس، یکی از واجبات مالی و فروع دین و از مهمترین پشتوانه های اقتصادی حکومت اسلامی برای ترویج دین و رفع نیازهای محرومان است. پرداخت خمس به قصد ادای تکلیف الهی، برای پرداخت کنندگان علاوه بر اجر الهی، موجب طهارت مال و روح از آرایش های مادی میشود. بر اساس شریعت اسلام، مکلف باید یک پنجم از درآمدهای خود را به تفصیلی که گفته خواهد شد در عصر حضور



متوجه می شود که کلمات زیادی بلد است و نا خود آگاه آنها را زمزمه می کند و داستان آن دو جوان را به یاد می آورد و خود را حافظ قرآن می یابد .

وقتی به مردم بر خورد می کند ، به او می گویند : تا کنون کجا بودی؟ او بی درنگ نزد پیشنماز محل، آقای حاج شیخ صابر عراقی ، می رود و داستان خود را نقل می کند . ایشان می گویند: « شاید خواب دیده ای » محمد کاظم می گوید : « خیر ، بیدار بودم و با پای خود و همراه آن دو سید به امامزاده رفتم و حالا نیز همه قرآن را حفظم . » روحانی روستا ، قرآن می آورد و سوره رحمن ، یس ، مریم و چند سوره دیگر را از او می پرسد و او همه آن سوره ها را از حفظ و بدون اندکی درنگ، تلاوت می کند.

این داستان زندگی کسی است که سواد نداشت و «الف» را از «ب» تشخیص نمی داد ، اما در اثر اجتناب از مال حرام و گناه و بها دادن به دستورات دینی، مشمول لطف و عنایت خداوند و اولیای او قرار گرفت و تا پایان عمر، همه قرآن را حفظ بود و هر آیه ای از او پرسیده می شد ، با آیه قبل و بعد آن می خواند و اگر از او می خواستند که آیه ای از قرآن را نشان دهد ، فوراً صفحه مورد نظر را می گشود و بی درنگ دست بر روی همان آیه می گذاشت . او حتی به خواص سوره های قرآن آگاه بود . اگر از او پرسیده می شد که مثلاً حرف « واو » یا « ک » چند بار در سوره بقره به کار رفته است ، بی درنگ جواب می داد و می توانست قرآن را از آخر به اول بخواند. وقتی روزنامه یا کتابی چون جواهر را مقابل او می گشودند ، او که کلمات را تشخیص نمی داد و درکی از آنها نداشت ، فوراً دست روی آیه قرآن می نهاد و می گفت : آیات قرآن نور دارند و من از نوری که از آنها ساطع می شوند آنها را تشخیص می دهم.

منبع : داستان حافظ قرآن شدن کربلایی کاظم . پایگاه اطلاع رسانی حوزه.

### نتیجه گیری در رابطه با خمس و زکات

زکات مشهورترین واجب مالی در شریعت مقدس اسلامی و از احکام ضروری نزد مسلمانان است. در آیات زیادی از زکات نام برده شده است. زکات نُه چیز واجب است: اول: گندم. دوم: جو. سوم: خرما. چهارم: کشمش. پنجم: طلا. ششم: نقره. هفتم: شتر. هشتم: گاو. نهم: گوسفند. خمس نیز به یک پنجم منفعت اضافه بر خرج سال گفته می شود و حقی است که خداوند برای پیامبر و امام و سادات فقیر در مال افراد قرار داده و واجب است پرداخت شود. خمس به دو قسمت تقسیم می شود که یک قسمت آن سهم امام علیه السلام است و قسمت دیگر آن سهم سادات فقیر می باشد.

و علوفه را در کناری می نهد و روی سکوی در باغ امامزاده ۷۲ تن ، که نزدیک روستا قرار دارد، می نشیند . ناگاه می بیند که دو سید جوان عرب نورانی و بسیار خوش سیما ، نزد او می آیند . وقتی به او می رسند ، می گویند : محمد کاظم نمی آیی برویم در این امامزاده فاتحه ای بخوانیم؟ او تعجب می کند که چطور آنها که هرگز او را ندیده اند او را به اسم صدا می زنند؟ محمد کاظم می گوید: « آقا ، من قبلاً به زیارت رفته ام و اکنون می خواهم به خانه برگردم » ولی آنها می گویند: بسیار خوب ، این علوفه ها را کنار دیوار بگذار و با ما بیا فاتحه ای بخوان . بنابراین محمد کاظم به دنبال آنها روانه امامزاده می شود.

آن دو جوان مشغول خواندن چیزهایی می شوند که محمد کاظم نمی فهمد و ساکت کناری می ایستد ، اما ناگاه مشاهده می کند که در اطراف سقف امامزاده، کلماتی از نور نوشته شده که قبلاً اثری از آن کلمات بر سقف نبود. یکی از آن دو به او می گوید : کربلایی کاظم چرا چیزی نمی خوانی ؟ او می گوید : « من نزد ملا نرفته ام و سواد ندارم . » آن سید می گوید: تو باید بخوانی. سپس نزد محمد کاظم می آید و دست بر سینه او می گذارد و محکم فشار می دهد و می گوید: حالا بخوان . محمد کاظم می گوید : « چه بخوانم ؟ » آن سید می گوید: این طور بخوان :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . اِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ فِیْ سِتَّةِ اَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللّٰیْلَ النَّهَارَ یَطْلُبُهٗ حَیْثُا وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُوْمُ مَسْحَرٰتٍ بِاَمْرِهٖ ، اَلَا لَهٗ الْخَلْقُ وَ الْاَمْرُ تَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ اعراف/ ۵۴ .

محمد کاظم آن آیه و چند آیه بعدی را به همراه آن سید می خواند و آن سید همچنان دست به سینه او می کشد، تا می رسند به آیه ۵۹ که با این کلمات پایان می پذیرد: اِنِّیْ اَخَافُ عَلَیْكُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ. اعراف/ ۵۹ محمد کاظم پس از خواندن آیات ، سرش را بر می گرداند تا با آن آقا حرفی بزند ، اما ناگهان می بیند که خودش تنها در داخل حرم ایستاده است و از نوشته های روی سقف نیز چیزی بر جای نمانده است . در این موقع ترس و حالت مخصوصی به او دست می دهد و بی هوش بر زمین می افتد .

صبح روز بعد که به هوش می آید ، احساس خستگی شدید می کند و چیزی از ماجرا را به یاد نمی آورد . وقتی متوجه می شود که داخل امامزاده است ، خودش را سرزنش می کند که چرا دست از کار کشیده ای و در امامزاده خوابیده ای؟!

بالاخره از جای بر می خیزد و از امامزاده خارج می شود و با بار علوفه و گندم به سوی ده حرکت می کند. در بین راه

گندمشان به حد نصاب برسد و زکات و حق فقرا را ندهند ، مالشان به حرام مخلوط می گردد و اگر با عین پول آن گندمهای زکات نداده خانه یا لباس تهیه کنند ، نماز در آن خانه و با آن لباس باطل است . خلاصه او تأکید می کند که مسلمان واقعی باید به احکام الهی و حلال و حرام خداوند توجه کند و زکات مالش را بدهد .

محمد کاظم که می دانست ارباب و مالک ده، خمس و زکات نمی دهد ، ابتدا به او تذکر می دهد ، ولی او اعتنا نمی کند. از این رو، تصمیم می گیرد روستای خود را ترک کند و برای ارباب ده کار نکند . هر چه خویشان ، به خصوص پدرش ، بر ماندن او پا فشاری می کنند ، او حاضر نمی شود در آن روستا بماند و شبانه از ده فرار می کند و تقریباً سه سال برای امرار معاش در دهات دیگر به عملگی و خارکنی می پردازد ، تا با دسترنج حلال گذران عمر کند . یک روز مالک ده از محل او مطلع می شود و برای او پیغام می فرستد که من توبه کرده ام و خمس و زکات مالم را می دهم و از تو می خواهم که به ده برگردی و نزد پدرت بمانی .

او به روستای خود بر می گردد و در زمینی که ارباب در اختیار او می نهد، مشغول کشاورزی می شود و از همان آغاز نیمی از گندمی را که در اختیارش نهاده شده بود، به فقرا می بخشد و بقیه را در زمین می افشاند . خداوند به زراعت او برکت می دهد؛ به حدی که فزون تر از حد معمول برداشت می کند . او به شکرانه برکت یافتن زراعتش تصمیم می گیرد هر ساله نیمی از محصولش را بین فقرا تقسیم کند .

یک سال در زمان برداشت محصول ، هنگامی که خرمنش را کوبیده بود ، منتظر وزیدن باد می ماند تا گندمها را باد دهد و کاه را از گندم جدا کند ؛ ولی هر چه منتظر می ماند باد نمی وزد. نا امیدانه به ده بر می گردد . در راه یکی از فقرای روستا او را می بیند و می گوید : «امسال چیزی از محصولت را به ما ندادی و ما را فراموش کردی » . او می گوید: «خدا نکند که من فقرا را فراموش کنم! راستش، هنوز نتوانسته ام محصول را جمع کنم». آن فقیر خوشحال به ده بر می گردد ، اما محمد کاظم دلش

آرام نمی گیرد و آشفته حال به مزرعه باز می گردد و با زحمت زیاد، مقداری گندم را برای او جمع می کند و نیز قدری علوفه برای گوسفندانش می چیند و آنها را بر می دارد و روانه دهکده می شود. در راه بازگشت ، برای رفع خستگی گندمها



عکس نوننته



# مدیریت خشم به کمک قرآن



محل رو  
ترک کن



سکوت  
کن



وضو  
بگیر



به خدا  
پناه ببر



به ثوابش  
فکر کن



از خدا  
کمک بخواه



خشم خود را خاموش کنیم



با نوشیدن آب

خشم خود را خاموش کنیم



با ترک کردن محیط

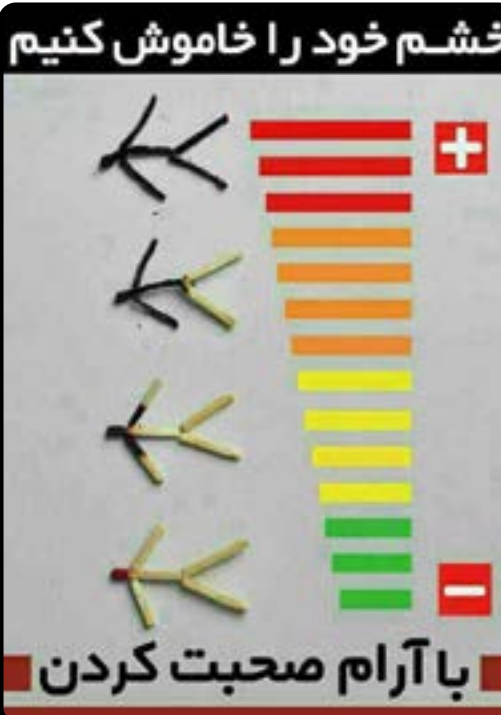
خشم خود را خاموش کنیم



با فکر کردن به عواقب کار



خشم خود را خاموش کنیم  
بالبخند زدن



با آرام صحبت کردن



## عزازیل: چرا؟ و چگونه! (۵)



### روایتی متفاوت از داستان آفرینش

#### سفر پنجم؛ لجن بد بو

چندشَم می‌شود وقتی می‌شوم که ابتدای خلقتم چه بوده ام و میبینم که انتهای زندگیم در این دنیا، تبدیل به چه چیزی می‌شوم، همه اش گند و کثافت! اجازه بفرمایید تا درباره‌ی محتویاتِ درون بدنم در همین دوران زندگی، توضیحی بنویسم! با تشکر.

تازه با این وجود، روزی هزار بار هم قربان صدقه‌ی خودم می‌روم، یا لَلَعَجَب! خدا هم، قربانش بروم، با این که ما را دو بار آفریده، اما هر دو بار را از بدترین موادِ اولیه‌ی موجود در جهان خلق کرده! بار اول، از یک لجن بدبو و بار دوم از یک نطفه‌ی بدبوتر!

می‌دانم، شاید این هم خودش، یکطور خودنمایی باشد برای خودش؟ که خلاق ببیند و بداند که او می‌تواند از بدترین ها، بهترین‌ها را بسازد! شاید اصلاً برای همین بوده، که بعد از خلقتِ آدم، آنطور آفرین می‌گوید به خودش؟

اما با همه‌ی اینها، این حقیر، باز هم فکر می‌کنم برتری انسان، نه به این قبیل

معجزات، و نه حتی به دمیدنِ روحِ خدایی باشد و نه حتی تر به سجده‌ی ملائکه‌ی مقرب، شرافتِ انسان به همان علمش است و بس، و نه هر علمی، فقط همان علمش به اَسْمَاء. همان اِسْمَها، که به خواستِ خالقِ حکیم، همه اش یکجا به آدم تعلیم شد و او را آدم کرد! اصلاً هرکه این اسمها را



Демонъ Азазелъ.

بداند، لاجرم آدم می‌شود و مسجود ملائکه.

حالا این اسمها، چه هستند و چه خصوصیاتی دارند که باعث شرافت می‌شوند، باید از اهلش پرسید.

اما همینقدر بگویم که ظاهراً همه چیز، از همان اسمها شروع شد، همان اسمائی که خدای عالمِ علیم، تا آهوقع به فرشتگانش نیاموخته بود و همان اسمهایی، که باعثِ جانشینی انسان، بر روی زمین می‌شد، از جانبِ خدای تبارک و تعالی.

بگذریم؛

این که عرض کردم؛ من و شما دوبار خلق شدیم، شوخی نکردم. یکی همان قضیه‌ی گل و آب و جنابِ جبرائیل بود، یکی هم بعد از این ماجراها، که نوبت می‌رسید به زاد و ولد، اما همانطور که عرض کردم هردو از بی ارزش ترین و بدبوترین و مشمئز کننده ترین مواد موجود!

یکی از حَمَمِ مَسْنُونِ و یکی دیگر هم مِنْ مَاءِ مَهِينِ! حالا چرا ما، روح خدا را رها کرده ایم و چسبیده ایم به این جسمِ سراسر تعفن، نمی‌فهمم؟ باز خدا را شکر، یک مقداری هم آب شیرین قاطی گلِ جَدَمَان شده بود روزِ اوّل، وگرنه، چه بهانه‌ای داشتیم برای این همه تلاش و کوشش در جهت حفظ و نموّ این جسم؟

مایه‌ی که قرار بود با روح بلندمان، خلیفه‌ی خدا باشیم بر روی زمین، بعضاً با روحِ کثیفمان، شده ایم نماینده‌ی شیطان روی زمین.

ادامه دارد ان شاء الله...

## تقوا



### نتیخ محمد کاظمی نیا

#### بسم الله الرحمن الرحيم

• آثار تقوا

۱- تقوا کلید ورود به خانه‌ی درستی، خیر و خوبی.

۲- تقوا ذخیره‌ی قیامت.

۳- تقوا عامل آزادی از بردگی.

۴- نجات از مهلکه و مواضع خطر.

۵- تقوا عامل رسیدن به مطلب برای طالب.

۶- عامل نجات از ترس و کیفر گناهان.

۷- تقوا عامل اجابت و رسیدن به خواسته‌ها.

این آثار تقوا شنونده را مجذوب میکند تا اهمیت مطلب را درک کند. اهمیت مطلب عمل !!!!

• فاعملوا دانستن آثار بتنهایی کافی نیست، عمل به دانسته‌ها مهم است.

• فرصتهایی که ایجاد میشود برای عمل:

۱- وَالْعَمَلُ يُرْفَعُ: در جایگاهی هستید که میتواند عمل شما مورد قبول واقع شود.

۲- وَالتَّوْبَةُ تَنْفَعُ: در موقعیتی هستید که توبه قبول است بعد از عارض شدن سكرات مرگ پذیرش توبه نیست، پس عمل کنید و شروع کنید به توبه کردن.

۳- وَالِدُعَاءُ يُسْمَعُ: در جایگاهی هستید که ترتیب اثر داده می‌شود. بعد مرگ اجابت دعا نیست.

۴- وَالْحَالُ هَادِمَةٌ: آرامش برقرار است در شرایط کنونی می‌شود عمل کنید. فردا پیری، ناتوانی، بیماری، کم حافظگی، هست تا فرصت هست عمل کنید.

۵- وَالْأَقْلَامُ الْجَارِيه: قلم فرشتگان آماده نوشتن است. نور

اعمال صالح شما جای تابیدن دارد.

این پنج فرصت را غنیمت شمارید اگر استفاده نشود حسرت آن باقی میماند.

• این فرصت‌ها سه تهدید هم دارند.

سه دشمن در کمین نشسته تا فرصت‌ها را برابیند.

۱- عُمْراً ناکسا: عمر شما رو به افول و واژگونی ست. در جوانی فرصت سوزی نکنید.

۲- او مَرَضاً: حادثا در جوانی هم بیماری حادث می‌شود و مانع از انجام عمل است. تا فرصت سلامت هست عمل خیر انجام دهید.

۳- موتاً خالسا: مرگی که همه چیز را می‌گیرد. فرصت داشته‌ها از بین می‌رود.

فاعملوا عمل یرفع

• اگر فرصت‌ها از دست برود و مرگ فرا برسد تمام لذات از بین رفته. تیره کننده شهوات می‌شود.

« فَاِنَّ الْمَوْتَ هَادِمٌ لِذَاتِكُمْ »



نتیخ علی رضا ضیایی

با این نرخ سکه دیگه دختر مذهبی هم نمیشه گرفت!!!

چهارده تا سکه هم حساب میکنی خیلی زیاده؟ باید یکیو پیدا کنیم بی طمع که به یگانگی خدا راضی باشه??

به نام خدای دوست دار قناعت

با سلام و ادب و با آرزوی صحت و سلامتی و عاقبت به خیری برای وجود ارزشمند شما و دعا

برای دوری همه ما از طمع

امیرالمؤمنین علی علیه السلام

أَزْرَىٰ بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشَعَرَ الطَّمَعَ

آنکه با طمع خو بگیرد، خود را خوار ساخته است

نهج البلاغه بخشی از حکمت ۲

واژه «طمع» به معنای بیش از حق خود طلب کردن و گرفتن امکانات زندگی از دست دیگران است.

افراد طماع برای رسیدن به مقصود خود باید تن به هر ذلتی بدهند و دست سؤال به سوی

هرکس دراز کنند و شخصیت خود را برای نیل به اهداف طمعکارانه خود بشکنند.

و عجیب این که هنگامی که طمع فزونی باید کارهایی از انسان سر می زند که کاملاً احمقانه است؛ شبیه آنچه درباره

طماع معروف عرب به نام «اشعب» نقل شده که بسیاری از اوقات هنگامی که راه می رفت دامن

خود را به دست می گرفت و آن را در برابر آسمان باز نگه می داشت و می گفت: شنیده ام بعضی از

پرندهگان در حال پرواز تخم می گذارند شاید تخم آن پرنده در دامن من بیفتد.

آز بگذار و پادشاهی کن

گردن بی طمع بلند بود

امامزادگان و بقاع متبرکه ایران در یک نگاه



اهل بیت در محاق!

نتیخ مهدی دهبان

خط سقیفه چنان رفتاری با اهل بیت علیهم السلام داشتند که تمام شئون اجتماعی اهل بیت علیهم السلام را درهم شکستند. حتی مرجعیت علمی را از آنان باز ستاندند.

عَنْ عِكْرَمَةَ قَالَتْ: بَيْنَمَا ابْنُ عَبَّاسٍ يُحَدِّثُ النَّاسَ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ فَقَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تُفْتِي فِي النَّمَلَةِ وَالْقَمَلَةِ صِفْ لَنَا إِلَهَكَ الَّذِي تَعْبُدُهُ فَأَطْرَقَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِعْظَامًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (عليه السلام) جَالِسًا نَاحِيَةً فَقَالَ إِيَّيَّ يَا ابْنَ الْأَزْرَقِ فَقَالَ لَسْتُ إِيَّاكَ أَسْأَلُ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَا ابْنَ الْأَزْرَقِ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ وَهُمْ وَرَثَةُ الْعِلْمِ فَأَقْبَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ نَحْوَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ يَا نَافِعُ إِنَّ مَنْ وَضَعَ دِينَهُ عَلَى الْقِيَاسِ لَمْ يَزَلْ الدَّهْرَ فِي الْإِرْتِمَاسِ مَائِلًا عَنِ الْمُنْهَاجِ ظَاعِنًا فِي الْأَعْوَجَاجِ صَالًا عَنِ السَّبِيلِ قَائِلًا غَيْرَ الْجَمِيلِ يَا ابْنَ الْأَزْرَقِ أَصِفْ إِلَهِي مِمَّا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَأَعْرَفُهُ مِمَّا عَرَفَ بِهِ نَفْسَهُ لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يَقَاسُ بِالنَّاسِ فَهُوَ قَرِيبٌ غَيْرٌ مُلْتَصِقٌ وَبَعِيدٌ غَيْرٌ مُتَفَقِّصٌ يُوحَدُ وَلَا يُبَعَّضُ مَعْرُوفٌ بِالْأَيَاتِ مَوْصُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ. (التوحيد: ۷۷، (۲) باب التوحيد و نفی التشبيه، حديث (۳۵)؛

عکرمه می گوید: ابن عباس برای مردم سخنرانی می کرد که ناگهان نافع بن ازرق برخاست و گفت: ای ابن عباس! درباره مورچه و شپش برای

ما سخن بگو و سپس خدایی را که می پرستی هم برای ما توصیف کن؟ ابن عباس برای بزرگ شمردن خداوند به فکر فرورفت. امام حسین علیه السلام در گوشه ای نشسته بودند و به ابن ازرق فرمودند: به نزد من بیا. ابن ازرق عرض کرد: سؤال من از شما نیست. ابن عباس گفت: ای ابن ازرق! او از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است و آنان وارثان علم هستند. نافع بن ازرق به سوی امام حسین علیه السلام رفت. آن حضرت به او فرمودند: ای نافع! کسی که دین خود را بر اساس قیاس بنا بگذارد، همواره در شك خواهد بود. روی گردان از راه، فرورفته در کجی و گمراه از راه راست و گوینده حرف های زشت می باشد. ای ابن ازرق! خدای خود را آن گونه توصیف می کنم که خودش را توصیف کرده و آن چنان معرفی می کنم که خودش را معرفی کرده است. او به حواس (پنج گانه) درک نمی شود و به مردم قیاس نمی گردد، او نزدیکی غیر متصل و دور است بدون این که جدا باشد. یگانه است و تجزیه نمی شود. به نشانه های (خود) شناخته می شود و به علامت ها توصیف می گردد، خدایی جز او که بزرگ است، وجود ندارد.

نکته اساسی!

نافع الازرق سوالی دارد، حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: بیا ازمن بپرس...!

می گوید: نه از تو سوالی ندارم...!

سوال فقهی از امام حسین علیه السلام نشده است، در این یک مورد خود حضرت حتی پیشنهاد می دهد که با چنین برخوردی مواجه می شود.

معالم نشریه، معالم تهذیبی پژوهشی

صاحب امتیاز:

مؤسسه پژوهشی معالم  
زیر نظر حوزه علمیه  
حضرت بقیت الله عج قم  
مدیر مسئول و سردبیر:

سید محمد علی علوی  
www.mehb.ir